

.....
اعوذ بالله من الشیطان الرجیم، بسم الله الرحمن الرحیم و الحمد لله رب العالمین و صلی الله علی سیدنا رسول الله و آله الطیبین الطاهرین
المعصومین و اللعنة الدائمة علی اعدائهم اجمعین
اللهم وفقنا و جمیع المجتهدین و ارحمنا برحمتک یا ارحم الراحمین

بحثی که بود عرض کردیم حالا در این جا فکر کردیم که مناسب است بحثی بود راجع به شرح آیه مبارکه اوفوا بالعقود که این آیه شامل، حالا این جا بحث معاطات است، به مناسبتی هم در اول بحث خیارات مرحوم شیخ آن جا مفصل تر آورده است، این جا خیلی مختصر آورده است و این آقایان هم که شرح دادند غالبا با این که مرحوم آقای اصفهانی به این چاپ قدیم حدود یک صفحه یا بیشتر از یک صفحه نوشته نوشتند که بحث مفصل را در اول خیارات کردیم و همچنین مرحوم سید یزدی این جا هم خیلی موجز شرح داشت، شرح مفصل را در این چاپ جدید حاشیه مکاسب ایشان جلد دوم است، جلد اول این جا دارد جلد دوم در خیارات به مناسبت اصالة اللزوم در عقود دارد. به هر حال ما به مقداری که چون مرحوم آقای اصفهانی متعرض شدند متعرض می شویم و وارد بحث های بعدیش هم ان شا الله می شویم.

ایشان فرمودند که: ومنها: أن الوفاء كما فی اللغة ضد الغدر

غدر را ما به معنای مکر و فریب و حيله و این ها به کار می بریم، قَدَر هم داریم، قَدَر یعنی تخمینا، قَدَر داریم و قَدَر داریم

یکی از حضار: لكل شيء قدرًا

آیت الله مددی: قَدَر در آن جا به معنای خود اندازه گیری است لكن قَدَر به سکون دال هم به معنای تخمینا است، این حدیث مبارکه إذا بلغ الماء قَدَرًا دیدم که ابوعبید این طور معنا کرده إذا بلغ الماء کرا تخمینا، قدر کر تخمین کر، ما معنا می کنیم قدر کر یعنی به مقدار کر، ایشان می گوید نه به معنای تخمین است، اگر آبی اس تکه در یک جا روی زمین هست تخمینا به اندازه کر باشد لا يُنَجِّسه شيء، غرض این که در آن جا دارد و در کتب اصحاب نیامده این جا عرض بکنیم.

.....
کما فی اللغة ضد الغدر، این مطلب ایشان درست است عرض کردیم، من باز امروز به لسان العرب مراجعه کردم ایشان هم دارد الوفاء ضد الغدر، وفا را ضد غدر گرفته و عرض کردیم در آن حدیث معروفی که در اول کافی هست حدیث جنود العقل و جنود الجهل در آن جا هم دارد که ضده الغدر، در باب وفا هم عنوان غدر دارد، عنوان غدر وارد شده است، در آن روایت جنود العقل و جنود الجهل بعد ایشان می فرمایند که والغدر التجاوز عن شیء وترکه

البتة تجاوز یعنی مراد این است که به همان حالت ولش بکند، رهایش بکند، غدر و خدیعه و مکر در حقیقت این است، مثلاً اگر گفت من این کتاب را برای شما می نویسم، این نامه را می نویسم، این اگر نوشت بهش می گویند وفا یعنی دنبال آن رفت بهش وفا می گویند، اگر نوشت بهش می گویند غدر به ، این جا فریش داد چون ترک است، حقیقت غدر را به معنای ترک، حالا بحث های لغوی انصافاً بحث های خوبی است، ما به یک مقداری به هر حال این جا الان متعرض می شویم و إلا غالباً عادتاً بحث بیش از این مقدار هم جا دارد و ایشان البته در ماده اوفوا بالعقود که وفا باشد در آن ماده بحث کرده، ایشان می گوید:

ومنه قوله تعالى: "وَحَشَرْنَاهُمْ فَلَمْ نُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا"، این نغادر ای لم نترک، کسی را نگذاشتیم ترک بشود، همه را جمع کردیم، ای لم نترک أحداً وأتینا بهم جميعاً، ومنه قوله تعالى: "لَا يُغَادِرُ صَغِيرَةً وَلَا كَبِيرَةً إِلَّا أَحْصَاهَا"؛ دارد که اقرا کتابک کفی بنفسک که همان نفس انسانی باشد، بعد می گوید ما لهذا الكتاب لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا احصاها، این نفس انسانی که مثل یک ضبطی است که باز می شود این تمام صغائر و کبائر، آن صغیر و کبیری که شما الان تصور نمی کنید، من یک آماری دیدم که نفس انسان، حافظه انسان در هر ثانیه پنج میلیون معلومات را حفظ می کند، نگه می دارد که این ها همه روز قیامت دو مرتبه باز می شود.

لا يغادر صغيرة ولا كبيرة إلا احصاها و منه الغدير، غدير به همین معناست، اصطلاحاً همین طور که ایشان فرمودند الغدير من الماء؛ فإنه منقطع السيل، جایی است که سيل تمام می شود

یکی از حضار: سبیل نیست؟

آیت الله مددی: سیل باید باشد، هر دو باید سیل باشد یعنی به عبارة اخرى این سیل در این جا در لغت عرب مرادشان بیشتر آن، البته این که این غدیر خم احتمالا مثلا گاهی در فصول سال شاید جنبه جریان تا خود دریای سرخ را داشته، بین جحفه که الان جحفه می گویند که غدیر خم باشد تا مکه به نظرم هفتاد هشتاد کیلومتر است، از آن جا هم از مکه تا دریای سرخ حدود هفتاد کیلومتر است، مجموعا از این جحفه تا دریای سرخ که قلزم می گفتند، بحر قلزم هم دریای سرخ فعلی است، در حدود صد و شصت و صد هفتاد کیلومتر است و گاهی نهر از این جا جاری می شود، این طور که در معجم البلدان هست نهری از این جا جاری می شده و تا دریای سرخ می رسیده، چون می دانید الان در این منطقه ای که عربستان معروف است در کل این منطقه که از لحاظ مساحت دوبرابر ایران است هیچ نهری وجود ندارد، چیزی که وجود دارد نهر های فصلی است، در ایام بهار که آب ها جاری می شود در لابلای کوه ها و دره ها آبی جاری می شود که اصطلاحا به این سیل می گفتند، سیل در این اصطلاح این است و قضی رسول الله فی سیل محذور یا محظوظ، این آبی بوده که جاری می شده همین یکی دو ماه

پرسش: خیلی دچار سیل می شده؟

آیت الله مددی: سیل در آن جا آن آبی است که، چون کعبه دور تا دورش همه کوه است، در میان این فاصله کوه ها و دره ها آن آبی که جریان با شدت داشته اصطلاحا، آن وقت این آب اگر به جایی می رسید و می ایستاد این را غدیر می گفتند، حالا اگر بخواهیم به فارسی ترجمه بکنیم کلمه غدیر را نمی شود به حوضچه معنا کرد، برکه می شود چون برک به معنای ثبت است، مناسب کلمه آبگیر است، آب را می گیرد و نگه می دارد، آن وقت کانما در لغت عرب این جور است که اگر آب بالفعل جریان دارد جلوی را بگیرد سد بهش می گویند یا ما می گوئیم آب بند یا سیل بند، اگر آب خصلت خاصیت جریانی دارد اما عملا جریان ندارد بهش می گوئیم غدیر، آبگیر چون کانما در ذهن انسان این طور بوده که آب طبیعتا راه می رود، روایتی هست در جلد ۶ الغدیر هم دارد که ملک روم یک سوالاتی کرد، سوالاتی مثل معما و حل جدول، یکی از سوالاتش این بود که این چیست که همه اش پا است، کله رجل، حضرت می فرمایند آب است، چون همه اش راه می رود، مثل این که عقل آن آقا هم در همین حد بود، جواب باید به میزان عقل او هم باشد.

.....

علی ای حال کیف ما کان کانما اگر آب بالفعل جریان دارد آن را سد می گویند یعنی مانع، آن را آب بند یا سیل بند می گویند، سیل که عربی است در فارسی آب بند گفته می شود یا بند تنها، در فارسی بند هم می گویند اما اگر آب بالفعل جریان ندارد، خصلت جریانی دارد اما بالفعل ندارد این را آبگیر می گویند که به تعبیر ایشان غدیر، ایشان می خواهد بگوید کلمه غدر به معنای تر کردن نگه داشتن و مانع شدن است لذا فإنه منقطع السیل، عرض کردم آبی که جریان پیدا می کرد لای کوه ها می آمد در یک جایی می ایستاد این را غدیر می گفتند، به فارسی آبگیر.

و علیه فالوفاء هو الإتمام وعدم التجاوز عنه

من فعلا عبارت ایشان را می خوانم، وفا به این معناست، من عرض کردم کلمه وفا در قرآن بکار برده نشده است، من امروز این معجم مفهرس حدیث نبوی را نگاه کردم که صحاح صتة و یکی دو کتاب دیگر است در این جا فقط سه چهار بار این کلمه در احادیث پیغمبر در این جا، مال شیعیه را هم نشد نگاه بکنم کلمه وفاء، و دیروز عرض کردم ایشان مرحوم آقای اصفهانی متعرض هیئات افرادی نشدند و بحث هیئات افرادی در لغت عرب مخصوصا در کتب سبع را متعرض شدند، همین کافیه دارد باب تفاعل، باب تفعیل، هر کدام از این ها دارای چند معناست و این توضیحش را کرارا چون عرض کردم دیگر تکرار مکررات شده است، لغت عربی افاده معانی را از راه هیئات درست می کند، افاده معانی مختلف در زبان های مختلف اصولا به طور کلی از سه راه است، یا با تغییر ماده است مثلا اگر بخواهند بگویند من باب مثال زید عالم، عالم به یک علم یک لفظ، عالم به علم دیگر لفظ دیگر یا مثلا زید عالم، عالم یک لفظ و برای معلوم لفظ دیگر بکار می برند، یا برای شرب لفظ دیگر، فعل را لفظ دیگر بکار می برند یا به وسیله تغییر ماده است یا به وسیله هیئات است که در لغت عربی است و یا به وسیله پسوند و پیشوند است که در لغت فارسی و لغات هنداروپایی هم الان همین متعارف است، کار کارگر، شکر شکرستان، گل گلدان، بینا نابینا، یا با پسوند است که آخر کلمه اضافه می کنند یا پیشوند است که در اول کلمه می آورند اما در لغت عربی با هیئات می آورند مثلا هیئت مفعول به معنای اسم مکان و زمان، در لغت فارسی دان یا ستان، گل گلستان

پرسش: بافت زبان را هم در نظر می گیرند، بافت زبان معنا را می رساند

آیت الله مددی: می دانم بافت زبان می رساند اما وقتی می خواهد معانی مختلفی را از او در بیاورد با هیئات مثلا آموز، آموزگار یا آموزنده یا مثلا دانش، دانشجو و دانشیار، با اضافه کردن ها. در لغت عربی این کار را به وسیله اضافه کردن هاست، و لذا اصولا هیئات در لغت عربی معنا دارند یعنی همین طور که آن ضوابط را که برای شناخت حقیقت و تبادر و صحت و سلب و از این راه ها، همان راه را هم برای هیئات باید بکار برد، فرق نمی کند، هم مواد معنا دارند و هم هیئات معنا دارند، هیئات مختلف و لذا در کتب سبع متعرض این بحث شدند، همین سبعین خود ما هم دارد، در این کتاب شرح شافیه بیشتر متعرض این بحث شده و مخصوصا با شرح مرحوم نجم الاثمه رضی رحمه الله ایشان آورده، البته باز هم انصافش بعضی از اصولیین و فقهای متاخر ما امثال خود مرحوم آقای اصفهانی متعرض این معانی هم شده اند مثلا به مناسبتی در بحث لا ضرار مرحوم آقای اصفهانی و دیگران متعرض شدند که معنای باب مفاعله چیست، چند تا معنا در کتاب شافیه و شرح شافیه آمده آیا این معانی ثابت است، این که می گویند احتیاج به طرفین دارد این درست است یا نه، این را به این مناسبت در آن جا دارند و به این مناسبت عده ای از افرادی که بعد از مرحوم آقای اصفهانی آمدند متعرض این بحث شدند که معنای هیئت باب مفاعله به چه معناست، اگر فعلی به این باب برده شد که تصادفا این ماده وفاء هم به این باب برده شده، وافا، مثلا موافات داریم لثشهد لی بالموافاة، وقتی که روبرو می شود با حجرالاسود یا می بوسد لثشهد لی بالموافاة، این بحث را کردند که اصلا موافات در این جا یعنی چه، آیا طرفینی است؟ یک وفائی است که از دو طرف است، ایشان هم مرحوم اصفهانی اشاره ای دارد.

پس یکی شرح ماده است که ایشان شرح داده است، دوم شرح هیئات افرادی است که مراد ما از هیئات افرادی این ماده یا در ثلاثی مجرد است، در قرآن من ثلاثی مجرد ندیدم، در این کتاب معجم المفهرس هم که من نگاه کردم در حدیث نبوی هم من ندیدم اما در احادیث شیعه من در ذهنم هست ما کان من نذر لله فف به، این را داریم، ثلاثی مجرد داریم اما من در کتب اهل سنت، حالا در همین

معجم، اگر این دستگاه ها هست که نگاه بکنیم یا در غیر معجم روایات دیگرشان وفا باشد، البته این که چاپ شده ممکن است وفاء هم باشد، اشتباهات صورت چاپش با وفی یکی باشد، این راجع به این قسمت.

در قرآن هم عرض کردیم که اوفی داریم که همین جا اوفوا بالعقود است، وفی داریم و بعد یستوفون داریم، یتوفا هم داریم یا یتوفی، این ها مجموعه ای است که در قرآن آمده است. امروز که من معجم المفهرس را نگاه می کردم در روایت پیغمبر از همه اش بیشتر توفی بود، رجلٌ توفی، آنی که در احادیث اهل سنت بیش از همه بود توفی بود، در قرآن این چند تا صیغه اخذ شده وفای ثلاثی مجرد هم نیامده است، در حدیث پیغمبر در این معجم، احتمال می دهم در روایات دیگرشان باشد، بعید است کلمه وفا در روایاتشان نباشد ثلاثی مجرد، وفی هم دارند اما لفظ وفا در قرآن به کار برده نشده است.

این راجع به این مطلب پس یک مطلب راجع به ماده است که ایشان الان وارد بحثش می شوند، یک مطلب راجع به مسئله هیئت افرادی است که باب تفعیل و مفاعله و این ها، یک مطلب هم راجع به هیئت ترکیبی است، اوفوا بالعقود به صیغه امر، این سه تا تحلیل لغوی می خواهد چون هیئات ترکیبی هم در لغت عربی معنا دارند و لذا می گویند تقدیم ما حقه التأخیر یوجب الحصر چون این هیئت معنا دارد، این که گفت ایاک نعبد غیر از نعبدک است، این سر دارد پس باید در تحلیل لغوی که ایشان وارد شدند.

بعد ایشان وارد تحلیل هیئت ترکیبی به حسب اصطلاح و به حسب بحث اصولی شدند، یعنی باب اوفوا بالعقود که صیغه افعال است از این جهت که آیا مراد حکم وضعی است یا حکم تکلیفی است یا هر دو، این تحلیل اصولی است، یا به اصطلاح امروز تحلیل حقوقی است، ایشان خوب بود در تحلیل لغوی که فرمودند سه تا نکته را بیان بکنند نه یکی، یکی را بیان کردند، و آن یکی عبارت از این است که معنای وفا چیست

ایشان وفا را پس بنابراین وفا را به معنای و الوفاء هو الاتمام، البته مرحوم آقای اصفهانی انصافاً مرد دقیقی است اما نمی دانم واقعا این جا با عنایت این را فرمودند وفاء هو الاتمام یا تساهلاً فرمودند، این را من فعلاً نسبت نمی دهم چون در کتب لغت اصلاً بحث شده و من ان شا الله بعد عرض می کنم در عده ای از کتب لغت تصریح شده که در لغت عرب وفی به و اوفی به یکی است، یعنی این جا

.....

ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید که اب افعال باشد به یک معناست، تصریح شده است، در همین لسان العرب دارد وفی به و اوفی به، این جا ما الان اوفی به داریم و باز بعضی هایشان وفی به و اوفی به و وفی باب تفعیل را هم به یک معنا گرفتند اما در همین لسان العرب از قول شمر، البته ایرانی ها که همه شمر می خوانند، این ضبطش کلمه شمر است، همان شمر معروف هم شمر است لذا غیر منصرف است مثل عمر، هر دو مثل هم اند، هر دو غیر منصرف اند، یکی انصرافش از عامر است و یکی هم از شامر، علی ای حال شمر این مراد از شمر که در کتب لغت آرای ایشان نقل می شود شمر ابن حمدویه، عرض کردم این لفظ حمدویه یا سیبویه ضبط صحیحش حمدویه است لکن اگر ما حمدویه بگوییم تعجب آور است، غرض ضبطش حمدویه است، ضبطش سیبویه است، ضبطش خالویه است و این اویه که در آخر می آید یا کرسی است، یائا که للکرسی نصب، زادوا للنصب مثل بغدادی، بغدادی را هم بغدادویه می گفتند، این فارسی است، فارسی سره است، خالویه یعنی دایی، قولویه، این قولویه گل لویه بوده، یعنی شبیه گل، سیبویه یعنی شبیه سیب، مثلاً سرخ و سفید بوده شبیه سیب بوده، علی ای حال کیف ما کان لکن چون حالا تلفظ به سیبویه می کنند ما هم از باب غلط مشهور سیبویه عرض می کنیم و إلا ضبط صحیحش سیبویه است، شمر ابن حمدویه از بزرگان اهل لغت است، خیلی آرایش را در لغت می آورند و یک کتابی هم در لغت دارد که نوشتند کبیرٌ جدا، یکی هم قریب الحدیث دارد، حالا اگر از این دستگاه ها چیزی هست که شرح کتب را داده باشد فکر می کنم هر دو کتاب ایشان موجود نباشد حتی نسخه خطی هم فکر می کنم موجود نباشد

پرسش: مال کی بوده؟

آیت الله مددی: ایشان زمان امام هادی است در حدود ۲۵۵، متوفای ۲۵۵ است و خیلی کتاب دارد و خوب آرائی دارد.

شمر معتقد است که وفی غیر از اوفی است، وفی به معنای تم و اوفی به معنای اتم است، ینی چطور ما تم و اتم ثلاثی مجرد و ثلاثی مزید دارد آن جا هم وفی این طور است، البته در کتاب لسان العرب این رای را از شمر نقل کرده، ایشان هراتی هم هست خراسانی است، شمر ابن حمدویه هراتی، از ایشان نقل کرده و بعد نوشته علمای دیگر رد کردند که این مطلب ایشان درست نیست، آن وقت اینی که مرحوم آقای اصفهانی در این جا دارند فالوفاء هو الاتمام، فکر نمی کنم ایشان کلمات لغوی ها را با این دقت دیده باشد لکن

اگر فرض را بر این بگذاریم که ظاهراً ککه ایشان انصافاً مراجعه داشته این مبنی بر آن کلام مشهور است نه کلام شمر یعنی عده ای از لغوی ها بر شمر هم اضافه کردند که وفی و اوفی به یک معناست، ما هم الان داریم ما کان من نذر الله فف به، این در قرآن هم نیست، در روایات معجم مفهرس هم نیست اما در روایات ما هست، اگر آقایان وقت کردند می بینند که این ثلاثی مجردش زیاد بکار برده شده چه به صیغه وفی یفی، اوف و وفا، به این هیئت های مختلفش در ثلاثی مجرد هم بکار برده شده یا نه پس این الوفا هو الاتمام، روی رای شمر الوفا هو التمام، ایفاء هو الاتمام، اوفی به معنای اتم است اما وفا به معنای تمام است، خود وفا به معنای تمام است، ایشان وفا را به معنای اتمام گرفته است و عرض کردیم آن طور که از لسان العرب در می آید رای شائع لغوی ها هم همین است یعنی این مطلبی را که آقای اصفهانی فرمودند درست است که مخالف با رای شمر ابن حمدویه است اما رای شائع لغوی ها همین است که وفی هو الاتمام، یا به تعبیر دیگر وفی هو التمام و الاتمام،

وعدم التجاوز عنه تمام به این معنا

پاسخ پرسش: بحث این است که معنایش یکی است، هر دو با باء متعدی می شوند و یکی است، اما لازم بودن که وفی که وفی زید

لازم است اما اوفی متعدی هم هست مثل اوفی الکیل

پرسش: مثل مشترک که رد می کنند این را هم رد می کنند، قبول ندارند.

آیت الله مددی: به هر حال من چون بعد توضیح می خواهم عرض بکنم دیگر الان همین عبارت ایشان

والدرهم الوافی هو التام

این کلمه درهم الوافی در لغت عرب، در اصطلاحات عرب بکار برده شده درهم وافی لکن معنایش یکنواخت نیست، بعضی عبارات

این است که مراد از درهم وافی آن درهمی است که تام و تمام است و هیچ گونه غل و غشی ندارد چون اساساً بنا بود که درهم از

نقره باشد، حدوداً چون یک شرح مفصلی راجع به وزنش هست که من نمی خواهم وارد بشوم، یک کتابی هم هست یعنی نسخه ای

که آماده چاپ بوده برای من آوردند، هم نسخه اصلی خطی مرحوم سردار حیدر قلی خان کابلی رحمة الله علیه را دیدم و هم این

نسخه ای که آماده چاپ کردند، ایشان تحقیق مفصلی دارد که غاية التعديل فی الموازين والمکاييل، انصافا خیلی در این کتاب زحمت کشیده است، البته ایشان بحث های فقهی و حدیثی هم وارد شدند که خیلی سلطه ندارد اما در این بخش های ریاضیاتش مخصوصا با آن دستگاه ریاضیات قدیم، حالا خب این دستگاه های کامپیوتر است اعشار را تا خیلی پایین می تواند حساب بکند، ایشان با همین ریاضیات قدیم اعشار درهم و دینار و کر را تا یک میلیارد هم حساب کرده، البته این ها عرفی نیست، یک صدمش هم عرفی نیست چه برسد به ده میلیارد یا به اصطلاح خودشان اعشار تا ده رقمی، تا ده رقمی را هم ایشان حساب کردند، طبق این حسابی که ایشان کرده البته ایشان بعد یک چیزی هم نقل کرده حالا باید توجه می کردند درهم و دینار دو تا وزن مختلف دارند، در زمان خود پیغمبر هم یک وزنی بود بعد این وزن تعدیل شد ظاهرا تعدیلی که رسما شد منسوب است به عبدالملک ابن مروان اموی در سال ۷۳ هجری که همین درهم متعارف و دینار متعارف اما من جایی دیدم، حالا الان باز مصدرش در ذهنم نیست، اگر کسی هم پیدا کرد بگوید، درهمی دیده شده که زمان ضرب درهم سال ۴۰ هجری است زمان امیرالمومنین، فعلا در کتب تاریخ حتی مصادر شیعه ضرب درهم را نسبت می دهند به عبدالملک ابن مروان، من عکسش را هم دیدم، یا درهم است یا دینار، فکر می کنم درهم باشد، به نظرم در موزه عراق باشد، ضرب هذا الدرهم فی سنة ثلاث و سبعین، اگر این درست باشد و جعل توش نباشد این جز دراهم اولیه ماست و یک توضیحی هم کرارا در این بحث هم عرض کردم تا مدتی، شاید تا سال های ۸۰، ۹۰، من دیدم، چون این ها را خواندم و با دقت نگاه کردم، وقتی می نوشتند مثلا ضرب هذا الدینار یا هذا الدرهم فی سنة، بعد از ده پانزده سال یا بیست سال، حالا تاریخ دارد، من الان حضور ذهن ندارم، فی را برداشتند و منسوب به ظرفیت گرفتند، ضرب هذا الدرهم سنة فلان، دیدند آن فی احتیاج ندارد، درهم های اولیه فی دارد ولی درهم های بعدی کلمه فی ندارد. علی ای حال این نکته را خوب دقت بفرمایید درهم وافی، آن وقت یکی از کار ها، چرا بهش صرافی یا نقاد می گفتند؟ اصلا کلمه نقد مال همین است تمیز سره و ناسره در درهم بوده چون بعد ها نقره خالص هم مشکل داشت مقداری از مس یا چیز دیگر به آن مخلوط می کردند، چون مخلوط می کردند این ها وسیله های خاص خودش را داشتند، آن وقت چون متعارف این بود که درهم را به شش قسمت می کردند که هر قسمتی را یک دانک می گفتند، دانه، ما دانه

فارسی را که الان به ها می گوئیم در فارسی قدیم به قاف می گفتند: دائق، یک دائق می گفتند که این ترجمه عربی شد دائق، این دائق همان فارسی است، ش دانه، تقریبا طبق این تعدیلی که مرحوم سردار کابلی کرده که البته عرض کردم تحولات زیادی دارد که من نمی خواهم وارد بشوم، تقریبا درهم را طبق تصور ایشان با محاسباتی که کرده سه گرم و یک دهم گرم، تقریبا سه گرم، درهم حدود سه گرم، سه گرم نقره، هر دائق می شد نیم گرم پس اگر می گفتند شش دائق یا دانک، البته بعد ها در زبان عربی قاعده تعریض این شد گاف را تبدیل به قاف می کردند، ها اگر بود مثل نامه، روزنامه آن را تبدیل به ج می کردند مثلا روزنامه، آن را تبدیل به جیم می کردند، آن قاعده تعریض بود، چون کرارا عرض کردم که تعریض به دو شکل است تعریف قاعده ای که قاعده اش این بود که شین را تبدیل به سین می کردند، ها را به جیم تبدیل می کردند، این قاعده اش بوده و اما غیر قاعده ایش ضابطه نداشته. علی ای حال خوب دقت بکنید آن وقت درهم وافی آن بود که تمام شش دانقش نقره باشد، تام یعنی تماما نقره باشد

پرسش: شش دائق بالفعل یا بالقوة؟

آیت الله مددی: نه بالفعل شش دائق بود، آن وقت این خبرویت صراف ها بود، این محمد ابن علی صیرفی هست که ما بهش مومن الطاق می گوئیم اهل سنت به او شیطان الطاق می گفتند، این غالبا این تصور برای افراد پیش می آید که طاق اسم یک محله است مثل گذر، طاق یعنی گذر، محله ای در کوفه بوده، چند تا محله است که طاق است، این دکان صرافیش در آن جا بوده لذا به آن طاق نسبتش می دادند گذر، آن وقت اهل سنت به او شیطان الطاق می گویند، ما مومن الطاق می گوئیم آن ها شیطان الطاق چون غالبا تصور می شود که به عنوان اهانت است، در حقیقت مرادشان اهانت نبوده، حالا حرف قشنگی نیست اما مرادش این است که چون او صراف فوق العاده ای است تا درهم را می دید می گفت این نیم دانقش مس است طلا نیست، نقره نیست، بدون این که بخواهد احتیاج به عیار و محک داشته باشد به مجرد دیدن لذا می گفتند این شیطانی است یعنی باهوش یعنی شدت هوشیاری را شیطان الطاق، آن محله طاقی که آن جا بود، و إلا این مذمت نیست، لفظ انصافا قشنگ نیست اما این مراد این بود پس درهم وافی این اصطلاح متاسفانه در بین ما این جور معنا شده، درهم وافی درمی بود که این به اصطلاح توش غیر نقره نداشت، خالص هر چه بود دانقش نقره

بود اما در کتاب لسان العرب نقل می کند دو تا معنای دیگر هم برای درهم وافی، این چون در اصطلاحات ما نیامده، آن درهم وافی درهم تمام، این درهم تمام مرادشان درهمی بود که وزنش وزن دینار بود، چون دینار الان یعنی مثقال شرعی را چهار و نیم هم نوشتند، پنج هم نوشتند، پنج گرم هم نوشتند، طبق این تحلیلی که ایشان دارد هر دینار شرعی چهار گرم ممیز ۲۶۳ یا ۲۶۴ هزارم گرم بوده، تقریباً چهار گرم و ربع گرم، از ربع یکمی بیشتر، تقریباً این طور که ایشان گفته چهار گرم و ممیز ۲۶۳ یا ۲۶۴ هزارم گرم، این یک مثقال بوده پس یک مثقال به طور متعارف یک گرم و خرده ای از درهم بیشتر بوده مثلاً یک گرم و ده دهم گرم، پانزده درصد گرم، یک دهم یا یک و نیم دهم یا به صد که حساب بکنید پانزده درصد، دینار یک گرم و پانزده درصد تقریباً بیش از درهم بوده، آن وقت وقتی می گفتند درهم وافی یعنی درهمی که وزنش به اندازه دینار بوده. یعنی یک درهم وافی، وافی یعنی تماماً به وزن دینار، درهم بوده اما وزنش وزن دینار بوده، وزن دینار تقریباً چهار گرم و ربع بوده، مثلاً چهار و بیست و پنج صدم، چهار و ۲۶۳ است، از ۲۵ صدم یکمی بیشتر است، ۲۵۰ هزارم یکم بیشتر است، و درهم وزنش حدود سه گرم بوده و من یک دفعه دیگر هم عرض کردم این مباحث اوزان از مباحث خیلی مهم است یعنی خیلی ریشه دار است مخصوصاً در کتاب های ما در عده ای از احکام آمده است و این تعدیل و تحولات را داشته مخصوصاً بعد از تبدیلیش به گرم، چون گرم را می دانید در این زمان ما می گویند فرانسوی ها اختراع کردند که یک میلی متر مکعب آب مقطر در چهار که هزار تاییش را جمع کردند یک کیلو شده، یک کیلوگرم از طلا درست کردند در موزه لور فرانسه که فاسد هم نشود، این برای معیار است لکن من چند دفعه عرض کردم بحث گرم اصلاً در طب قدمای ما اصلاً آمده است، یا جرام یا غرام، از عجائب این است که آن جا هم محل کلام است، شاید در کتب طب قدیم یک بحثش هم اوزان است، اصلاً در این کتاب قانون شیخ الرئیس در جلد چهارش اوزان آمده است، در همین تحفه حکیم مومن بعد از مفردات یکی از فوایدش اوزان است، اوزان را آن جا ذکر کرده است و الی آخره، دیگر نمی خواهم اسم کتاب را ببرم، این ها متعرض اوزان در طب هم شدند به خاطر آثاری که دارد و این اصطلاحات را اگر ریشه یابی بشود خیلی آثار دارد، آنی که الان به ما رسیده یک مقداریش یونانی و

رومی است، یک مقداریش هندی است، از هندی ها هم به ما رسیده است، یک لغت معروف سانسکریت است، همین لفظ سیر که الان برداشته شده، سیر لفظ سانسکریت است، هندی است، علی ای حال وارد بحثش نمی خواهیم بشویم.

گرام و غرام را ما خیال می کنیم الان در اروپا درست کردند، در کتاب شیخ الرئیس هم غرام آمده است

پرسش: مثقال صیرفی چقدر است؟

آیت الله مددی: عرض کردم مثقال صیرفی را متعارف چهار و نیم گرفتند، چهار و نیم بیشتر، دیگر ما هم به حد کافی از بحث خارج شدیم، این مقدار بس است.

در آن جا در این کتاب لسان العرب نوشته قیل که درهم وافی یک درهم و چهار دانق است، این باشد درست نیست چون دانق عرض کردیم تقریباً نیم گرم است، چهار تایش می شود دو گرم به اضافه سه می شود پنج گرم، دینار پنج گرم نیست، چهار و ربع است، چهار گرم و ربع گرم است، باز در آن جا دارد و قیل درهم و دانقان، این تقریباً درست است، چیزی در حدود صد و پنجاه هزارم گرم از دانقین بیشتر است، تقریباً یک چیزی مختصر تر حتی از این، این درست است، چون درهم عبارت از سه گرم بود، دانق عبارت از نیم گرم بود، آن وقت اگر سه گرم با دو تا دانق یعنی دو تا نیم گرم، آن وقت می شوند یک گرم، می شود چهار گرم، خوب دقت کردید؟ درهم وافی یعنی تام، تام بالقیاس به دینار مثل دینار است، ما الان درهم وافی را در این کتاب ها اساتید شرح داده باشند یعنی تماماً نقره باشد، همان سه گرم تماماً نقره باشد اما اصطلاح درهم وافی فقط این نیست، یک درهمی که وزنش یک چهار دانق باشد، فکر می کنم این هم درست نباشد

پرسش: دانق همان نخود است

آیت الله مددی: نه دانق دانه است، یک ششم، چیزی بوده که یک ششم او را حساب می کردند، نه نخود نه، نخود بعد ها آمده، نخود را ما اضافه کردیم

و این که الان معروف است که مثقال صیرفی ۲۴ نخود است، مثقال شرعی ۱۸ نخود است، این اساس ندارد، این بی اساس است.

پرسش: در دینار عیارش هم مهم بوده؟

آیت الله مددی: ۲۴ بوده عیار خالص

پرسش: یعنی ۱۸ ناخالصی دارد؟

آیت الله مددی: ۱۸ که خیلی ناخالصی دارد، شش تا ناخالصی دارد

پاسخ پرسش: یعنی همان مراد ۲۲ و نیم به اصطلاح، مثل شمش طلا ۲۲ و ۹۹ و فلان

ون این کلمه درهم وافی را پس خوب دقت بکنید تمامیت یک درهم به این بوده که تماما نقره باشد، توش مخلوط نباشد یا تمامیتش

به این بوده که به دینار برسد، به وزن دینار برسد

پرسش: درهم های مسکوک متعارفشان چقدر بود؟

آیت الله مددی: متعارف تا سال های ۴۰۰ و ۵۰۰ سه گرم بوده، بعد ها پایین آمده و یک گرم و نیم شده، یک تغییری در وزن شده،

حالا من نمی خواهم وارد تاریخش بشوم و در مخلوطش هم زیاد شد، دراهمی که بعد مشکل داشت مخلوط داشت.

«وإيفاء المكيل إعطاؤه تاما». "وَأَوْفُوا الْكَيْلَ" در آیه مبارکه، این هم شاید مرحوم آقای اصفهانی نظر مبارکش این باشد، ایشان دارد

اعطاوه تاما، اوفوا الکیل، البته این جا ایشان باید یک لطافتی را متعرض می شد مخصوصا مربوط به بحث ما که آیا فرق است بین آن

جایی که ایفا به خود مفعول می خورد یا احتیاج به واسطه دارد، حروف دارد یعنی آیا اوفوا الکیل با اوفوا بالعقود یکی است یا نه یعنی

اگر می فرمود اوفوا بالعقود با اوفوا الکیل یکی است یا نه، این را هم متعرض نشدند چون ما هر دو را در قرآن داریم ، و اوفوا بعهدی

اوف بعهدکم، این به لفظ اوفی با باء در قرآن بکار برده شده، بدون باء هم بکار برده شده و اوفوا الکیل و لا تقصروا المیزان، به این

معنا هم بکار برده شده است

و صَلَّى اللهُ عَلَى مُحَمَّدٍ وَآلِهِ الطَّاهِرِينَ